

مائوتسه دون

سانتراليزم

دموكراتيك

كنفرانس وسيع كار به فراخوان كميته

مرکزي

حزب کمونيست

سخنرانی در یک کنفرانس وسیع کار به فراخوان

کمیته مرکزی حزب کمونیست چین

۳۰ ژانویه ۱۹۶۲

رفقا!

من می‌خواهم شما را با عقاید خودم درباره چند مسئله آشنا سازم (کف - زدن های شدید حضار) ، در مجموع در مورد ۶ مسئله صحبت میکنم که موضوع اصلی آن سنترالیزم دمکراتیک می باشد و در ضمن به نکات دیگری نیز اشاره خواهم کرد.

نکته اول: شیوه پیش برد این کنفرانس

بیش از ۷ هزار نفر در این کنفرانس بزرگ کمیته مرکزی شرکت نموده اند، بسیاری از رفقا در آغاز کار طرح گزارش خود را تهیه کرده بودند من به آنان پیشنهاد کردم که متن آن را قبل از آنکه برای بحث به دفتر سیاسی کمیته مرکزی بسپارند، فوراً بین شما پخش کنند تا هرکدام بتوانید نظرات و توضیحات خود را درباره آن بیان دارید، رفقا ، در میان شما کسانی هستند که از بخش ها و نواحی مختلف؛ از کمیته های حزبی در سطح استان، ایالت و شهرستان از کمیته های حزبی مؤسسات و دیپارتمنت هائی که تابع اتوریته مرکزی هستند می آیند. اکثر شما رابطه در نزدیکی با توده ها هستید و بنابراین وضعیت و مسایل را بهتر از ما - رفقای کمیته دائم و دفتر سیاسی و هیئت اجراییه کمیته مرکزی- می شناسید. بعلاوه از آنجا که شما وظائف مختلفی را بعهده دارید، می توانید از زوایای مختلف به مسائل بنگرید. بدین خاطر است که از شما تقاضا شده نظریات خود را تنظیم نمایند. طرح گزارش در میان شما پخش شده و همانطور که انتظار می رفت بحث های خلاقانه در گرفته و شما با در نظر گرفتن اصول اساسی که کمیته مرکزی تنظیم نموده، - نظرات بسیاری را ارائه دادید، ما با حرکت از آن ، دست به ایجاد یک هیئت تحریریه مرکب از ۲۱ عضو زدیم که از رفقای مسئول دفتر های مختلف کمیته مرکزی تشکیل شده است. پس از هشت روز بحث طرح گزارش دیگر نوشته شده. باید گفت که این سند چکیده نظریات ۷ هزار نفر است که توسط کمیته مرکزی جمع بندی شده است.

بدون اظهار نظر شما امکان گزارش دوم وجود نداشت.

در قسمت های اول دوم این طرح تغییرات زیادی صورت گرفته است که تنها شایسته شما ست. شنیده ام که شما نظرات مساعد در مورد گزارش دوم ابراز نمودید اگر بجای اجرای این شیوه از همان شیوه معمول استفاده می کردیم یعنی نخست یک گزارش را می خواندیم و پس از بحث به رأی گیری علنی می پرداختیم هرگز نمی توانستیم چنین کار خوبی را به سرانجام برسانیم . بنابراین در اینجا بحث بر سر یک شیوه صحیح برای هدایت کارهایمان است. نخست طرح گزارش را پخش می

کنیم و از همه دعوت می‌کنیم که پیشنهادات و نظریات اصلاحی خود را بیان نمایند، سپس، گزارش را تهیه می‌کنیم، منظور ما از این کار تنها قرائت متن نیست بلکه هدفمان این است که جوانب جدیدی را معرفی نموده و توضیحاتی پیرامون آن بدهیم. به این ترتیب می‌توان بهتر دموکراسی را پیاده نموده، هوشیاری همه را متبلور ساخت و نقطه نظرات مختلف را با یکدیگر مقایسه نمود.

بدین ترتیب جلسات ما زنده تر خواهند بود. کنفرانس ما قصد دارد تجربیات فعالیت های ۱۲ ساله و بخصوص ۴ سال آخر را جمع بندی نماید. مسائل بسیاری، و بدون شک عقاید نیز بشمارند بنابراین لازم است که از شیوه مورد بحث استفاده نمود. آیا این بدان مفهوم است که می‌توان از این شیوه در تمام کنفرانس استفاده نمود؟ اجباراً "خیر"، این شیوه متعلق به زمانی است که وقت به اندازه کافی موجود باشد. جلسات مجلس ملی خلق می‌توانند گاهی از این شیوه استفاده نمایند، رفقای کمیته های حزب استان ها، ایالات شهرستان ها، شما می‌توانید در مواقع فراخواندن جلسات، اگر شرایط اجازه دهد از شیوه فوق استفاده نمائید، طبیعتاً "از آنجا که اشتغالات فراوانی دارید نمی‌توانید همیشه وقت زیادی صرف جلسات نمائید و هیچ چیز نمی‌تواند جلو انجام این کار را زمانی که وقت کافی موجود باشد بگیرد.

این شیوه چگونه است؟ این شیوه سنترالیزم دموکراتیک است، شیوه مثنی توده ای است. نخست دموکراسی، سپس مرکزیت، کسب از توده ها و اعاده آنها (از توده ها به توده ها) پیوند رهبری و توده ها این نخستین نکته است، که میخواستیم در باره آن صحبت نمایم.

نکته دوم، سانترالیزم (مرکزیت) دموکراتیک،

چنین به نظر می‌رسد که برخی از رفقا مفهوم سانترالیزم دموکراتیک را که مارکس و لنین در باره آن صحبت کرده اند هنوز نمیدانند، هستند کسانی که در انقلاب کار کشته شده اند مانند مدل ۱۹۳۸ یا نمونه های مشابه.

اینان با وجود آنکه دهها سال است کمونیست هستند هنوز این مسئله را نفهمیده اند، آنان از توده ها می‌ترسند از عقاید آنان و از انتقاداتشان و همه دارند اما چه دلیلی دارد که مارکسیست لنینیست ها از توده ها بترسند؟ ترس از قبول اشتباهات خود و اینکه توده ها آن را گوشزد نمایند، درحالیکه هر قدر بیشتر بترسیم همان قدر نیز خود را درمخمسه خواهیم انداخت، من فکرمی‌کنم که نباید بترسیم، چه دلیلی موجب ترس ما می‌شود؟ رفتار ما در مورد این مسئله، دفاع پی‌گیر از حقیقت و آمادگی دائمی برای تصحیح اشتباهاتمان است، در کار ما، مسئله تشخیص درست از نادرست و صحیح از غلط جزئی از تضاد های درون خلق است، چنین تضاد هایی نمی‌توانند از طریق دعوا و سرکوب و بدتر از همه از طریق چاقو یا تفنگ حل شوند، ما تنها می‌توانیم از شیوه بحث و اقناع، انتقاد و انتقاد از خود استفاده نمائیم. در یک کلام تنها می‌توان به شیوه های دموکراتیک توسل جست و گذاشت تا مردم آزادانه حرف بزنند.

باید که در داخل و خارج حزب یک زندگی دموکراتیک حقیقی برقرار باشد این بدان مفهوم است که باید مجدانه مرکزیت دموکراتیک را در این ۲ دایره بکار برد. باید حقیقتاً مسائل را برای مردم مطرح کرد تا نظرات خود را بگویند. حتی اگر مردم بخواهند ما را سرزنش کنند باید به آنان اجازه داده شود، در بدترین حالت سرزنش های آنان موجب سقوط افراد مذکور خواهد شد، آنان دیگر نخواهند توانست در مقام خود باقی بمانند و به مقام های پائین تر سقوط خواهند کرد و یا به مناطق دیگر منتقل خواهند شد چرا قابل تصور نباشد؟ چرا افراد باید همواره ترقی نمایند و نه تنزل؟ چرا باید کسی همیشه در یک محل کار کند و به جای دیگر منتقل نگردد؟ من فکر می‌کنم که چنین تنزیل و انتقالی حتی اگر قابل تائید نیز نباشد سودمند است، زیرا که اراده انقلابی فرد مذکور را آبدیده می‌نماید، و بوی اجازه می‌دهد انواع شرایط نوین را بررسی و مطالعه نماید و به شناخت از مسائل لازم و بیشتری دست یابد. خود من نیز چنین تجربیاتی داشته‌ام و خیلی هم از آنها بهره گرفته‌ام، اگر حرف مرا باور نمی‌کنید می‌توانید خودتان تجربه کنید. سماتین چنین گفته است: "پادشاه ون در

زندانی بود که "چه اویی" را نوشت کنفسیوس زمانی که دچار بدبختی شد، "سالنامه های بهار و تائیز" را تنظیم نمود، کیو یو آن، لی سائو "را در تبعید برشته تحریر در آورد، تسوئوکیومینگ، در حالت نابینائی کوئیو را نوشت، سوئی پین، کتاب "هنر جنگ" را زمانی نوشت که در اثر شکنجه معلول شده بود لیوپوروی به کشور "چو" تبعید شد و بدین ترتیب مردم توانستند آثار وی را مطالعه کنند، هان فی در سرزمین تسین زندانی شد و در آنجا اشعار "جوئه نان" و "گوفن" را نوشت ۳۰۰ قطعه شعر کتاب قصائد "تقریبا" همگی توسط دانایان خشمگین به رشته تحریر در آمده است. در عصر نوین، صحبت این ادعاها که شاه ون "چه اویی" را تهیه نموده و کنفسیوس "سالنامه های بهار و پائیز" را تنظیم نموده بود مورد شک می باشد. آنچه که مربوط به شاه ون کنفسیوس می شود، یکی عملاً "زندانی شد و دیگری واقعاً دچار مصیبت گردید، اما وقت خود را صرف این مثالها ننمائیم و آنها را به متخصصین بسپاریم. مثالهایی که سماتین شمرد و به غیر از تصوئر کیومینگ که نابینا شد، همگی بیانگر رفتار نا عادلانه ای بود که در این دوران افراد عالی رتبه در مورد افراد مذکور انجام داده بودند. در گذشته برای ما نیزگاهی اتفاق می افتاد که رفتاری نا عادلانه در قبال برخی از- کادر ها انجام می دادیم، ما باید در مورد هر مسئله مشخص تحقیق کنیم و از این افراد اعاده حیثیت نمائیم، حال میخواهد اشتباه ما کامل و یا جزئی باشد. بطور کلی چنین رفتار نا عادلانه ای (تنزل دادن رتبه و یا انتقال) اراده انقلابی آنان را آبدیده نموده و به آنان اجازه می دهد که به شناخت جدیدی در نزد توده ها نائل آیند. من میخواهم در اینجا اعلام کنم منظور من این نیست که ما می توانیم بدون تشخیص درست، تنبیه کادرها، رفقا و یا هرکس دیگری رفتار نا عادلانه ای در پیش بگیریم، همانگونه که گذشتگان ما در مورد زندانی کردن شاه ون، شکنجه کردن کنفسیوس، تبعید کیویوآن و یا شکستن استخوان زانوی سوآن پین کرده اند بر عکس من با چنین عملکردی مخالفم، آنچه میخواهم بگویم اینست که در هر مرحله از تاریخ جامعه بشری اشتباهاتی در برخورد به آدمها رخ می دهد، در جامعه طبقاتی چنین مثالهایی بسیارند، حتی در یک جامعه سوسیالیستی نمی توان کاملاً از چنین اعمالی جلوگیری کرد، چنین اشتباهاتی اجتناب ناپذیرند حال میخواهد در مرحله ای باشد که خط مشی درست حاکم باشد و یا بالعکس ولی معذالک تفاوتی وجود دارد، در مرحله ای که خط مشی صحیح حاکم باشد همین که به چنین اشتباهاتی پی برده میشود، میتوان از قربانیان آن پس از بررسی وضعیت شان اعاده حیثیت کرد، آنان میتوانند بدین ترتیب آرامش خاطر خود را باز یابند و نزد دیگران سربلند گردند، ولی در مرحله ای که خط مشی غلط حاکم باشد چنین چیزی غیر ممکن میگردد، تنها راه چاره اینست که حاملان خط مشی صحیح از اولین فرصت مساعد استفاده کرده، ابتکار عمل را بدست گیرند و با توسل به شیوه های مرکزیت دمکراتیک به تصحیح اشتباهات بپردازند. در مورد آنان که دچار اشتباه شده اند و تنزل رتبه یافته و یا وضعیت شان را بررسی نموده و آنطور که شایسته شان است با آنان رفتار نمودند، دیگر دلیل ندارد که تصور کنیم تنزل رتبه و یا انتقال به آنان اجازه نخواهد داد که اشتباهات شان را تصحیح نمایند و به شناخت مسائل نوینی دست یابند.

در حال حاضر رفقای هستند که وحشت دارند مبادا توده ها ابتکار عمل را درست گرفته و ایده های ارائه دهند که با ایده های ارگانهای رهبری کننده و رهبران فرق داشته باشد، همینکه در مورد مسئله ای بحث میشود، آنان ابتکار توده ها را سرکوب نموده و از اظهار عقیده آنان جلوگیری می نمایند. چنین رفتاری نا درست است، مرکزیت دمکراتیک در اساسنامه حزب ما و در قانون اساسی ما مندرج است، ولی آنان به آن عمل نمی کنند. رفقا، ما انقلابی هستیم اگر ما واقعا اشتباهاتی کنیم که به آرمان حزب و خلق ما آسیب برساند، باید از توده ها و رفقا نظر خواهی کنیم و از خود انتقاد بنمائیم، گاهی نیز باید چندین بار متوالی انتقاد از خودکنیم، اگر یکبار کافی نباشد و مردم راضی نشده باشند باید بار دوم این عمل را تکرار کرد. اگر باز هم راضی نشدند، باید برای سومین بار اینکار را کرد، و بهمین ترتیب ادامه داد تا کسی انتقاد دیگری نداشته باشد. برخی از

کمیته های استان قبلا چنین کاری را انجام داده اند، بعضی از استانها بیشترین ابتکار عمل را داشته اند زیرا که به افراد اجازه داده شده که حرف بزنند. اولین افرادی که اصل انتقاد از خود را بکار بستند سال ۱۹۵۹ بود و آخرین شان در سال ۱۹۶۱. برخی ها نیز برای انتقاد از خود تحت اجبار قرار گرفتند مانند خونان، کان سو و نسینگ های برخی میگویند که در بعضی از استانها بتازگی دست به این کار زده اند. آنچه که مهم است اینست که شما صادقانه به اشتباهات تان پی ببرید و آنان را اصلاح کنید و حاضر باشید که توده ها از شما انتقاد کنند، حال میخواهید که خودتان ابتکار عمل انتقاد از خود را بدست گیرید و یا دیگران شما را مجبور کنند. و یا زودتر یا دیرتر دست به چنین کاری بزنید. از لحظه ای که چنین رفتاری اتخاذ گردید، از شما استقبال خواهد شد.

انتقاد و انتقاد از خود، یک شیوه است. شیوه ای برای حل تضاد های درون خلقی و این تنها راه حل است، راه حل دیگری موجود نیست. معذالک، بدون یک زندگی واقعا دمکراتیک، بدون یک مرکزیت دمکراتیک، بکار بردن شیوه انتقاد و انتقاد از خودی غیر ممکن است.

آیا ما هم اکنون با مشکلات بسیار مواجه نیستیم؟ تنها از طریق اتکاء به توده ها و جلب علاقه و اشتیاق آنان و نیز اشتیاق کادرها میتوانیم بر این مشکلات فائق آئیم. ولی اگر شما اوضاع را برای توده ها و کادرها تشریح نکنید، اگر در بچه قلب خود را برای آنان باز نکنید و به آنان اجازه ندهید که عقاید شان را بگویند و اگر آنان همواره از ابراز عقیده بترسند و صحبت نکنند، هرگز نمی توانید اشتیاق آنان را شگوفا کنید. من در سال ۱۹۵۷ گفتم که باید دست به ایجاد "یک جو سیاسی زد که در آن مرکزیت دمکراتیک و انضباط و آزادی، وحدت اراده حاکم باشد طوری که هرکسی دارای روحیه ای سرشار از رضایت و اشتیاق باشد. چنین جو سیاسی باید در داخل و خارج از حزب حاکم باشد. بدون آن نمی توان در توده ها شور و شوق بوجود آورد. بدون دمکراسی نمی توان بر مشکلات فائق آمد. روشن است که بدون مرکزیت نیز چنین امری محال است. جایی که دمکراسی نباشد، مرکزیت نیز وجود نخواهد داشت.

بدون دموکراسی یک مرکزیت اصولی وجود نخواهد داشت زیرا اگر عقاید متفاوت باشد و وحدت نظری وجود نداشته باشد مرکزیت نیز نمی تواند تحقق پذیرد. مرکزیت چیست؟ قبل از هر چیز تمرکز ایده های صحیح است، بر پایه چنین امری میتوان دیدگاه ها، اقدامات سیاسی، برنامه ها، فرماندهی و عملیات را متحد نمود. این همان چیز است که ما مرکزیت می نامیم، اگر مردم مسائل را نشانند، اگر آنان هنوز عقاید و شکایاتی برای بیان داشته باشند، چگونه خواهید توانست وحدت را از طریق مرکزیت عملی سازید؟ اگر دمکراسی نباشد نمی توان بصورت درستی از تجربیات بدست آمده جمع بندی نمود، اگر دمکراسی نباشد و اگر ایده ها از توده ها نشأت نگرفته باشند، باز هم غیر ممکن است که بتوان خط مشی و جهت گیری، اقدامات سیاسی و شیوه هایی برگزید که صحیح باشند، ارگان های رهبری کننده ما تنها نقش یک کارخانه تبدیلی را برای انجام این کارها بازی میکنند. همه می دانند که بدون مواد اولیه، یک کارخانه چیزی نمی تواند تولید کند، اگر مواد اولیه به اندازه کافی نباشد و کیفیت شان خوب نباشد، نخواهد توانست محصولات ساخته شده خوبی را تولید نماید، اگر دمکراسی نباشد، اگر ما ندانیم که در پائین چه می گذرد، اگر وضعیت را درست نشناسیم و اگر عقاید توده ها را از جهات مختلف جمع آوری نکنیم و اگر رابطه ای بین سلسله مراتب بالا و پائین نباشد، وارگانهای رهبری کننده مراتب عالی تر تنها بروی مصالح قسمی و یا نادقیق برای تصمیم گیری تکیه کنند، مشکل خواهد بود که از ذهنی گری جلوگیری نمائیم به وحدت نظر و وحدت عمل دست یابیم و به یک مرکزیت واقعی تحقق بخشیم، مگر موضوع اصلی کنفرانس ما مقابله با عدم تمرکز افراطی و تحکیم وحدت بوسیله مرکزیت نمی باشد؟ اگر ما از اجرای کامل دمکراسی شانه خالی کنیم، چنین سانترالیزی و چنین وحدتی آیا حقیقی خواهد بود یا کاذب؟ آیا واقعی خواهد بود یا تهی از محتوی؟ صحیح خواهد بود یا غلط؟ این فقط میتواند کاذب، تهی از محتوی و غلط باشد.

سانتریالیزم ما پایه اش دمکراسی است . سانترالیزم پرولتاری بر مبنای یک دمکراسی وسیع استوار است ، کمیته حزب در مراتب گوناگون ارگانیکست که رهبری متمرکز را اعمال مینماید . ولی رهبری کمیته های حزبی یک رهبری جمعی است، دبیر اول انحصار تمام تصمیمات را در دست ندارد ، کمیته حزب تنها میتواند در درون خود مرکزیت دمکراتیک را عملی سازد . رابطه میان دبیر اول و سایر دبیرها و اعضاء کمیته رابطه ایست که مطابق آن اقلیت از اکثریت تبعیت میکند ، بعنوان مثال در کمیته دائمی ویا در دفتر سیاسی ، گاهی اتفاق می افتد که نظرات من چه درست باشند و چه نادرست توافق دیگران را جلب نکند. و من می بایست تسلیم نظرشان بشوم زیرا آنان اکثریت هستند . شنیده ام که در برخی از کمیته های حزبی استان ها ، ایالات و شهرستانها حرف آخر همیشه با دبیر اول مربوطه است . این مسئله کاملاً غلط است . چگونه قابل قبول است که همیشه همان شخص آخرین کلام را ادا کند. من میخواهم در مورد مسائل مهم صحبت کنم ، منظورم کار روزمره ای که پس از اتخاذ تصمیمات انجام میشود نیست ، هر مسئله مهمی باید مورد بحث جمعی قرار گیرد، عقاید مختلف باید دقیقاً شنیده شوند، بغرنجی اوضاع به دور تمام این عقاید باید بصورت جدی تحلیل شوند ، باید احتمالات مختلف را مد نظر داشته باشیم و جوانب مختلف اوضاع را ارزیابی کنیم ، آنچه را که مساعد است یا نا مساعد آنچه را که آسان است ویا مشکل ، تحقق پذیر است یا غیر قابل تحقق ، ارزیابی کنیم حتی الامکان باید محتاط باشیم و فکر همه چیز را کرده باشیم ، در غیر این صورت اتوکراسی حاکم است. دبیر اول های آنچنانی را باید مستبد بنامیم ، آنها " سر جوخه " هائی که مرکزیت دموکراتیک را اجراء میکنند ، نمی باشند. در قدیم شخصی وجود داشت بنام هسیانگ یو و باو می گفتند مستبد جوی غرب . او دوست نداشت به عقایدی که با نظریاتش انطباق نداشت، گوش فرا دهد ، مردی بنام فان تسنگ در بارگاه او کار می کرد و باو توصیه ها می نمود ولی هسیانگ یو به حرفش گوش نمی داد. مرد دیگری هم بود بنام لیئوپانگ که بعد ها امپراتور کائو تسو از سلسله خان ها شد و بهتر میدانست که چگونه از نظریات غیر خودش استفاده کند. روزی روشنفکری بنام لی پی کی بیدار لیئوپانگ شتافت و از همان ابتداء خود را دانشمندی از مکتب کنفوسیوس معرفی کرد . باو جواب داده شد " در زمان جنگ حاضر به ملاقات باهیچ دانشمندی نمی باشم " ، لی پی کی خشمگین شد و به دربان گفت : تو برو به او بگو که من همانم که کائوپانگ را نوشته ام و دانشمند هم نیستم " ، دربان مجدداً به دربار وارد شد و حضور او را همان طور که خواسته بود اعلان میکند، " بسیار خوب بگوئید وارد شود " و از او تقاضا کردند که وارد شود ، وقتی وارد شد ، لیئوپانگ در حال شستشوی پاهایش بود ولی برای استقبال او از جایش بلا فاصله بلند شد، لی پی کی که هنوز از امتناع لیئوپانگ برای دیدن یک دانشمند عصبانی بود ، پر خاش تندی باو نمود . " آیا واقعاً میخواهی به فتح جهان نائل شوی یا نه ؟ چرا به برادر بزرگتر از خودت با تفاخر نگاه میکنی ؟ " لی پی کی بیش از ۶۰ سال داشت و لیئوپانگ از او جوان تر بود بهمین جهت لی را برادر بزرگتر بحساب میآورد . لیئوپانگ باشنیدن این کلمات عذرخواهی کرد و بلافاصله نقشه لی برای تصرف ولایت چن لیئو را پذیرفت . این داستان در شرح حال لی پی کی و لوکیا، در " خاطرات تاریخی " سماتین نقل شده است . لیئوپانگ یکی از قهرمانانی است که تاریخ نویسان عصر فنودالیسم در باره اش میگویند " بزرگ منش و بردبار بوده و نصایح منطقی را خیلی سریع می پذیرفت " لیئوپانگ و هسیانگ یو چندین و چند سال بر علیه همدیگر جنگیدند تا بالاخره لیئوپانگ پیروز شد و هسیانگ یو شکست خورد. این امر تصادفی نمی باشد . ما هم اکنون دبیر اول هائی داریم که حتی ارزش این لیئوپانگ عصر فنودالی را ندارند و بیشتر به هسیانگ یو شبیه اند. این رفقا چنانچه خود را اصلاح نکنند سرانجام سقوط خواهند کرد، مگر نماینده " وداع ظالم با سوگلی اش " را ندیده آید ؟ این رفقا اگر حاضر نباشند خود را تصحیح کنند، مسلماً روزی خواهد رسید که آنها نیز باید با سوگلی خود وداع بگویند. (خنده حضار) من برای چه اینها را چنین صریح میگویم؟ بخاطر اینکه من اگر با لحن طنز آمیز صحبت

کنم بهتر میتوانم برخی رفقا را نیش زده آنها را بفکر کردن و ادار سازم بهترین حالت این است که برای یکی دوشب خواب از چشمان شان ببرد ، اگر توانستند بخواب بروند ، من معذب میشوم زیرا این باین معنی خواهد بود که تحت تاثیر قرار نگرفته اند .

برخی از رفقا نظریات مخالف با عقایدشان را تحمل نمی کنند و تاب و تحمل انتقاد را ندارند، این شیوه برخورد منظور است. در جریان برگزاری همین کنفرانس ، یکی از استانها در حال برگزاری جلسه پرشوری بوده تا آنکه دبیر حزب در سطح استان به سالن وارد میشود و می نشیند ، به ناگاه سکوت حکمفرما شده و دیگر هیچکس صحبت نمی کند . ای رفیقی که دبیر کمیته استان حزب هستی ، برای چه آنجا رفتی ؟ آیا بهتر نیست برای فکر کردن در اوقات بمانی و بگذاری دیگران آزادانه صحبت های شان را بکنند ؟ وقتی چنین جوی ایجاد میشود و افراد جرئت پیدا نمی کنند در برابران بحث نمایند ، در این صورت باید از نشان دادن خود ، خود داری نمود . زمانیکه به اشتباه دچار شدیم ، باید از خود انتقاد نمائیم . باید بگذاریم مردم حرف بزنند و از شما انتقاد کنند ،

در ۱۳ ژوئن سال گذشته ، یعنی آخرین روز یک کنفرانس کار که بوسیله کمیته مرکزی در شهر پکن دعوت شده بود، من در باره معایب و اشتباهات خود صحبت نمودم. از رفقا تقاضا کردم به استانها و مناطق مختلف هر چه در این زمینه گفته ام منتقل نمایند. بعداً متوجه شدم که بسیاری از مناطق این کار اجرا نشده است گویا اشتباهات من میتوانست و می بایست پوشیده و مخفی شود . خیر رفقا، نباید آنها را پنهان ساخت آنچه به اشتباهات محتمل کمیته مرکزی مربوط است ، من مسئول مسایلی هستم که مستقیماً به من بر می گردند ، برای سایر اشتباهات نیز سهمی از مسئولیت بر دوش من است زیرا در صدر کمیته مرکزی قرار گرفته ام ، من دیگران را به احتراز از مسئولیتی که دارند تحریک نمی کنم ، مسئولیت رفقا دیگری در این میان مطرح است ولی این من هستم که باید قبل از دیگران آنها را بپذیرم ، شما که دبیران کمیته های حزبی استان، ایالات ، شهرستان و حتی محله ها ، مؤسسات و کمون های توده ای هستید ، حال که مقام دبیر اول را بعهده دارید باید آنطور که شایسته است بار مسئولیت کمبودها اشتباهات کار را بر دوش بگیرید ، آنهایی که در میان شما از مسئولیت فرار می کنند و یا میترسند بدان عمل نمایند و نمی گذارند مردم حرف بزنند و خود را بجای بهترهائی گرفته اند که هیچکس جرئت ندارد به آنها دست بزند ، آنان که چنین موضعی اتخاذ میکنند همیشه و بلا استثنا شکست می خورند ، بالاخره روزی مردم آنچه را فکر میکنند خواهند گفت. واقعاً خودتان را غیر قابل دسترسی تصور می کنید ؟ بسیار خوب ، از شما انتقاد خواهند کرد و چه جور هم !

داشتن یک مرکزیت پرولتری واقعی در کشور مان غیر ممکن است مگر از طریق بسط دموکراسی در درون خلق و درون حزب و مگر از طریق اعمال قاطعانه سیستم دموکراسی پرولتری ، اگر سطح ارتقاء یافته ای از دموکراسی نداشته باشیم ، داشتن سطح پیشرفته ای از سنترالیزم غیر ممکن است و بدون داشتن سطح ارتقاء یافته ای از سنترالیزم استقرار اقتصاد سوسیالیستی غیر ممکن است . در صورتی که کشور ما یک اقتصاد سوسیالیستی مستقر نسازد با چه وضعیتی روبرو خواهد شد؟ تبدیل به یک دولت رویونیستی و در واقع یک دولت بورژوائی میشود، در این کشور دیکتاتوری پرولتاریا به دیکتاتوری بورژوازی تبدیل شده و حتی یک دیکتاتوری ارتجاعی از نوع فاشیستی خواهد آمد. این مسئله ایست که هوشیاری ما را می طلبد امیدوارم رفقا آنطور که باید در این باره فکر کنند.

بدون سانترالیزم دموکراتیک، دیکتاتوری پرولتاریا نمیتواند تحکیم پیدا کند، پیاده کردن دموکراسی در درون خلق و اعمال دیکتاتوری بر دشمنان خلق ، این دو جنبه جدا ناپذیر اند، ترکیب این دو جنبه یعنی دیکتاتوری پرولتاریا یا بعبارت دیگر دیکتاتوری دموکراتیک خلق ، شعار ما چنین است : یک دیکتاتوری دموکراسی خلقی بر هبری پرولتاریا بر اساس اتحاد کارگران و دهقانان،

پرولتاریا چگونه اعمال رهبری میکنند؟ از طریق حزب کمونیست یعنی گردان پیشقراول آن، پرولتاریا، کلیه طبقات و اقشاری که همبستگی پشتیبانی و شرکت خود را در انقلاب و در ساختمان سوسیالیستی اعلام میدارند متحد شده و بر طبقات مرتجع و بعبارت صحیح تر آنچه از این طبقات باقی مانده دیکتاتوری اعمال میکند. در کشور مان، سیستم استثمار فرد از فرد و به همین ترتیب پایگاه اقتصادی طبقه مالکان ارضی و سرمایه داری نابود شده، طبقات ارتجاعی مانند گذشته خطرناک نیستند. مثلاً باندازه ۱۹۴۹، سال تاسیس جمهوری خلق چین، یا ۱۹۵۷ هنگامی که راست گرایان بورژوا حملات دیوانه واری علیه مان براه انداختند، خطرناک نیستند، بهمین جهت ما از ویرانه های طبقات ارتجاعی صحبت میکنیم. لکن به هیچ وجه نباید بآنهاکم بهاء دهیم و باید همیشه به مبارزه علیه آنها ادامه دهیم طبقات ارتجاعی سرنگون شده همیشه خواهان بازگشت بقدرت هستند. در جامعه سوسیالیستی نیز عناصر جدید بورژوائی همیشه می توانند زاده شوند. در تمام دوران سوسیالیزم طبقات و مبارزه طبقاتی به حیات ادامه میدهند، این مبارزه طبقاتی طولانی، پیچیده و حتی بسیار حاد خواهد بود. ابزار دیکتاتوری مان باید تحکیم شوند نه تضعیف. دستگاه امنیت عمومی مان در دست رفقائی است که از مشی درست پیروی میکنند، لکن ممکن است در برخی جاها سرویس های امنیت عمومی بوسیله عناصر ناصالحی کنترل شود، بعلاوه رفقائی هم هستند که عهده دار کار امنیت عمومی بوده ولی نه بر توده ها و نه بر حزب تکیه نمی کنند، در امر تصفیه ضد انقلاب آنها از مشی ای که طلب می کند این کار تحت رهبری کمیته حزب و بوسیله بسیج توده ها انجام گیرد پیروی نمی نمایند، آنها صرفاً بروی کار منفی حساب میکنند، بر روی آنچه اصطلاحاً به کار حرفه ای مصروفیت پیدا کرده است. چنین کاری لازم است، ضروریست که ضد انقلابیون مورد تحقیق و بازجویی قرار بگیرند ولی آنچه از همه مهمتر است پیاده کردن مشی توده ای تحت رهبری کمیته حزب می باشد. دیکتاتوری بر تمامی طبقه ارتجاعی بویژه باید بر توده ها و حزب متکی باشد، اعمال دیکتاتوری بر روی طبقات ارتجاعی بمعنی نابود کردن تمام عناصر این طبقات نیست بلکه تجدید تربیت آنهاست، تجدید تربیت به طریق مناسب تا به انسانهای نوینی بدل شوند. بدون یک دموکراسی توده ای وسیع استحکام بخشیدن به دیکتاتوری پرولتاریا و تثبیت قدرت سیاسی غیر ممکن است بدون دموکراسی، بدون بسیج توده ها بدون کنترل توده ها، اعمال دیکتاتوری بنحو موثر بر روی عناصر ارتجاعی و عناصر بد غیر ممکن میشود و تجدید تربیت آنان واقعاً غیر عملی خواهد شد. آنها بایجاد اغتشاش ادامه داده و باز هم امکان ایجاد تحریک برای بازگشت بقدرت خواهند داشت. این مسئله هشیاری ما را می طلبد امیدوارم که رفقا توجه کاملی بآن معطوف خواهند کرد.

نکته سوم: با چه طبقاتی متحد شویم و چه طبقاتی را سرکوب کنیم. این مسئله موضعگیری اساسی است.

طبقه کارگر باید با دهقانان، خرده بورژوازی شهری، بورژوازی ملی میهن پرست متحد شود ولی مقدم بر همه دهقانان هستند، اما در مورد روشنفکران از جمله دانشمندان، مهندسیین و تکنیسین ها، استادان، معلمان، نویسندگان هنرمندان، هنر پیشه گان، زحمتکشان پزشکی و روزنامه نگاران، آنها طبقه ای را تشکیل نداده بلکه یا به بورژوازی و یا به پرولتاریا متصل میشوند، آیا ما می باید از میان آنها فقط با انقلابیون شان متحد گردیم؟ خیر، همانقدر که میهن پرست هستند با آنها متحد شده و امکان میدهیم کارشان را خوب انجام بدهند، کارگران، دهقانان عناصر خرده بورژوازی شهری، روشنفکران میهن پرست، سرمایه داران میهن پرست، و سایر دموکراتهای میهن پرست بیش از ۹۵% جمعیت کشور را نمایندگی می کنند. تمام این افراد تحت دیکتاتوری دموکراسی توده ای در مفهوم خلق جای گرفته اند و در درون خلق این دموکراسی است که اجرا میشود.

از طریق دیکتاتوری دموکراسی خلقی مالکین ارضی، دهقانان غنی، ضد انقلابیون، عناصر فاسد و راست گرایانی که دشمن حزب کمونیست هستند سرکوب می گردند، طبقاتی که ضد انقلابیون عناصر فاسد و راست گرایان دشمن با حزب کمونیست نمایندگی آنها را میکنند عبارت اند از طبقات مالکین ارضی و بورژوازی ارتجاعی، این طبقات و این عناصر فاسد تقریباً ۴ یا ۵ درصد جمعیت را تشکیل می دهند، ما باید آنها را وادار به تغییر دادن خودشان بنمائیم. آنها موضوع دیکتاتوری دموکراسی خلق هستند.

در چه سمتی باید قرار بگیریم؟ در سمت توده های خلق که بیش از ۹۵٪ جمعیت را تشکیل می دهند؟ یا در سمت مالکین ارضی، دهقانان غنی، ضد انقلابیون، عناصر فاسد و راست گرایان که فقط ۴ یا ۵ درصد آنها را تشکیل می دهند؟ ما باید در سمت توده های خلق باشیم بهیچوجه در کنار دشمنان خلق قرار نگیریم. این مسئله موضعگیری اساسی برای هر مارکسیست - لنینیست است. در داخل کشور وضع چنین است، در سطح بین المللی نیز اوضاع بهمین منوال است. خلقهای کلیه کشورها، توده هایی که بیش از ۹۵٪ جمعیت را تشکیل می دهند دیر یا زود خواستار انقلاب و پشتیبانی مارکسیسم - لنینیسم میشوند.

آنها نمی توانند از رویونیسم حمایت کنند و آنهایی که فعلاً از آن دفاع میکنند روزی خواهد رسید که آنها بدور بیاندازند. بدون تردید آنها کم کم بیدار شده با امپریالیسم و ارتجاع کلیه کشورها با رویونیسم مقابله خواهند نمود یک مارکسیست - لنینیست اصیل باید همیشه و قاطعانه در کنار توده های خلق که بیش از ۹۵٪ جمعیت جهان را تشکیل می دهند قرار بگیرد.

نکته چهارم: شناخت جهانی عینی

هنگام کسب شناخت از جهان عینی، انسان باید از یک روند کاملی عبور کند تا جهش از عالم ضرورت به عالم آزادی انجام پذیرد. مثلاً: در مورد چگونگی تحقق انقلاب دموکراتیک در چین برای حزب مان ۲۴ سال از زمان ایجاد آن در سال ۱۹۲۱ تا کنگره ۷ ام آن در سال ۱۹۴۵ ضروری بود تا بوحدت نظری کاملی برسد. در همین چین در سطح کل حزب جنبش اصلاحی برای انداختیم که سه سال و نیم از بهار ۱۹۴۲ تا تابستان ۱۹۴۵ طول کشید، این یک جنبش اصلاحی موشکافانه ای بود که برای آن از متد دموکراسی استفاده نموده بودیم، یعنی هرکس دچار اشتباهی شده بود، مهم این بود که بر آن آگاهی یافته و آنرا اصلاح کند و دیگران او را در این راه یاری می دادند. این را می گفتند "درس آموزی از اشتباهات گذشته برای جلوگیری از رجعت آنها و علاج بیماری برای نجات بیمار"، "حرکت از خواست وحدت و از راه تشخیص درست از نادرست بوسیله انتقاد یا مبارزه، رسیدن به وحدت جدید که بر اساس نوینی قرار گرفته است." "فرمول" وحدت - انتقاد وحدت" محصول همان دوران است. این جنبش اصلاحی به رفقای تمامی حزب کمک کرد تا وحدت نظر را تحقق بخشند، انقلاب دموکراتیک را چگونه می بایست به پیش برد؟ چگونه می بایست مشی عمومی و اقدامات سیاسی مشخص حزب در زمینه های گوناگون را تعیین نمود؟ در این دوره و بخصوص پس از این جنبش بود که این مسائل توانستند بطور کامل حلای شوند.

در طول مرحله ای که ایجاد حزب و جنگ مقاومت ضد ژاپونی را از هم جدا می کنند لشکر کشی به شمال و جنگ انقلابی ارضی دهساله را میتوان ذکر کرد. در جریان آن ما با دو پیروزی و دوشکست مواجه شدیم. لشکر کشی به شمال پیروزمند بود. ولی در سال ۱۹۲۷ انقلاب به شکست منتهی شد. ما موفقیت های بزرگی در جنگ انقلابی ارضی کسب نمودیم و تعداد افراد ارتش سرخ افزایش یافته تا ۳۰۰ هزار نفر رسید، ولی از آن ببعده دچار ادبار شدیم و در پایان راهپیمائی طولانی تعداد افرادمان به کمی بیش از ۲۰ هزار نفر سقوط کرده بود. هنگامی که به چین شمالی رسیدیم آنها را کم و بیش تقویت نموده بودیم، لکن هنوز به ۳۵ هزار نفر نرسیده بود یعنی حتی به یکدهم رقم اولیه نائل نشدیم. ولی از میان ارتش ۳۰۰ هزار نفری و ارتشی که کمتر از ۳۰ هزار نفر داشت کدامیک نیرومند تر بود؟ این همه ضربه خوردن و آزمایش ما را

جنگ آور کرده بود ، به ما تجربه آموخته بود و ما قادر شده بودیم مشی اشتباه آمیز را اصلاح و مشی درست را دوباره برقرار کنیم ، پس این ارتش ۳۰ هزار نفره قویتر از ارتش ۳۰۰ هزار نفره شده بود . در گزارش که با این کنفرانس ارائه شده ، گفته میشود که طی چهار سال اخیر ، مشی ما صحیح و جنبه عمده فعالیت مان مثبت می باشد و چنانچه در کار عملی مان به اشتباه دچار شده و آنرا به بهای گزاف جبران نموده ایم ، در عوض تجربه ها اندوخته و بنابراین قویتر می باشیم و نه ضعیف تر ، در واقع هم اوضاع این چنین بود ، در تمام دوران انقلاب دموکراتیک ما مجبور شدیم از پیروزی به شکست برسیم و دوباره از این به آن و دوباره آنها را باهم مقایسه کنیم قبل از آنکه نسبت به این جهان عینی که این چنین است آشنائی پیدا کنیم. در آستانه و جریان جنگ مقاومت ضد ژاپنی من چند مقاله نوشتم از جمله " مسائل استراتژیک در جنگ انقلابی چین " ، " در باره جنگ طولانی " ، " در باره دموکراسی نوین " ، " به مناسبت انتشار نشریه کمونیست " و برای کمیته مرکزی اسنادی در باره سیاست و تاکتیک به رشته تحریر در آوردم همه ای نوشته ها تراز بندی از تجربه ای است که در جریان انقلاب اندوخته شده است ، این مقالات و مدارک فقط در آن زمان بود که میتوانست تدوین شود و نه زودتر زیرا قبل از عبور از این طوفانهای عظیم و قبل از مقایسه دو پیروزی و دو شکست من تجربه کافی نداشتم و نمیتوانستم بطور کامل قوانین انقلاب چین را بفهمم . بطور کلی ما چینی ها هستیم که این جهان عینی یعنی چین را درک کرده ایم و نه رفقای که در کمینترن به مسائل مربوط به چین رسیدگی می کردند . اما رفقای کمینترن جامعه چین ، ملت چین و انقلاب چین را درک نکرده یا بخوبی درک نکرده اند ، خود ما نیز برای مدت‌های طولانی درک روشنی از جهان عینی چین نداشتم ، در این شرایط در باره رفقای خارجی چه بگوئیم ؟

فقط در مرحله مقاومت در برابر ژاپن بود که یک مشی عمومی و مجموعه کامل از سیاست های مشخص و منطبق با اوضاع واقعی برای حزب تدوین نمودیم ، فقط در آن زمان بود که موفق به شناخت قید ضرورت که انقلاب دموکراتیک چین بود شدیم و آزادی را کسب نمودیم تازه تا آن زمان بمدت بیست سال انقلاب کرده بودیم ، تا آن موقع فعالیت انقلابی مان با کم سوئی و کوتاه بینی قابل ملاحظه ای آمیخته بود ، چنانچه کسی ادعا کند که فلان یا بهمان رفیق هر عضوی از کمیته مرکزی یا مثلاً خود من از همان ابتدا قوانین انقلاب چین را کاملاً فهمیده بودیم ، این یک بلوف است ، ومبادا حرف او را باور کنید زیرا هیچ واقعیت ندارد ، در گذشته بخصوص در اوایل کار ، با اشتیاق زیادی میخواستیم انقلاب کنیم اما در مورد اینکه چگونه باید انقلاب کرد ، انقلاب چه چیزی را باید تغییر بدهد ، چه کاری در ابتدا و چه کاری به دنبال آن باید انجام شود چه چیزی باید تا مرحله بعدی به تعویق بیفتد ، ما تا مدت‌های زیادی افکار روشن در این باره یا لا اقل افکار بقدر کافی روشن نداشتم .

علت اینکه این فصل از تاریخ را که نشان میدهد چگونه در مرحله انقلاب دموکراتیک ، کمونیستهای چین موفق شدند علیرغم مشکلات بسیار به درک قوانین انقلاب چین نائل شوند یاد آوری میکنیم ، به این منظور است که رفقا را متوجه این امر بنمایم که : فهم قوانین ساختمان سوسیالیستی باید از یک روند کامل عبور کند ، ما باید از پراتیک حرکت کنیم ، از عدم تجربه به تجربه گذار کنیم . از یک تجربه نسبتاً محدود به تجربه وسیعتر برسیم ، با غلبه تدریجی بر کوتاه بینی خود از این قید ضرورت (جبر) هنوز ناشناخته یعنی ساختمان سوسیالیسم به کشف قوانین عینی که باعث شکستن پوسته ضرورت (جبر) و کسب آزادی (اختیار) می شود برسیم و باین ترتیب یک جهش در معلومات خود تا حصول آزادی انجام دهیم .

در مورد ساختمان سوسیالیسم نیز ما هنوز تجربه کافی نداریم من با هیئت های نمایندگی احزاب برادر چند کشور در این باره صحبت کرده ام . به آنها گفتم برای ساختن اقتصاد سوسیالیستی تجربه نداریم . در باره این مسئله با خبرنگارهای از چند کشور های سرمایه داری نیز صحبت کرده ام . از جمله با یک آمریکائی بنام ادگار اسنو ، او سالها بود که میخواست به چین بازگردد و در سال ۱۹۶۰

آرزویش را بر آورده ساختیم . با او گفتگویی داشتیم گفتیم : همانطور که میدانید مجموعه ای از تجارب کسب کرده و مجموعه ای از سمت گیری ها ، اقدامات سیاسی و اسلوب هائی در ارتباط باسیاست امور نظامی و مبارزه طبقاتی داریم ولی آنچه به ساختمان سوسیالیستی مربوط میشود تا کنون چنین اموری انجام نداده و هنوز تجربه ای نداریم .

به من خواهید گفت آیا همین چیزی نیست که شما بمدت ۱۱ سال مشغول اجرای آن هستید ؟ بله این همان کاری است که به مدت ۱۱ سال بدان مشغولیم ولی هنوز شناخت و تجارب کافی کسب نکردیم بفرض که کمی تجربه بدست آورده باشیم ، هنوز هم مقدار قابلنی نیست . " ادگاراسنو ، از من خواست در باره برنامه درازمدت ساختمان سوسیالیسم برای او صحبت کنم . پاسخ دادم " نمیدانم " اوگفت : " بسیار مختاط هستید " . گفتیم : مسئله این نیست ، واقعیت این است که من نمیدانم و ما در این مورد تجربه نداریم . رفقا - واقعیت این است که نمیدانیم ، و ما واقعا " تجربه کافی نداریم . تاکنون ما حقیقتا " چنین برنامه دراز مدتی را نداریم ، ۱۹۶۰ همان سالی است که با موانع بسیاری برخورد کردیم ، در سال ۱۹۶۱ درجریان گفتگویی با مونت گومری نیز همان نظریه فوق را طرح کردم . او به من گفت : " تا پنجاه سال دیگر فوق العاده میشود . " مقصودش این بود که پنجاه سال دیگر نیرومند شده و قادر خواهیم شد به دیگران " تجاوز " کنیم ولی قبل از ۵۰ سال این امر امکان ناپذیر است او این نظریه را در مدت سفر خود به چین درسال ۱۹۶۰ ابراز داشت باو گفتیم : " ما مارکسیست - لنینیست هستیم ، دولت ما یک دولت سوسیالیستی است نه یک دولت سرمایه داری ، بنابراین ما نمی توانیم به دیگران تجاوز کنیم حال میخواهد صد سال دیگر باشد یا ده هزار سال دیگر . اما آنچه به ساختمان اقتصادی سوسیالیستی نیرومند مربوط می شود، برای کشور چین ۵۰ سال کافی نیست صد سال لازم است ، شاید هم بیشتر . در کشور شما ، رشد سرمایه داری چند صد سال ادامه داشت ، اگر قرن ۱۶ ام را بحساب نیآوریم زیرا هنوز قرون وسطی بوده از قرن هفدهم تا به امروز خودش بیش از ۳۶۰ سالی می شود ، من فکر میکنم برای اینکه در کشور مان یک اقتصاد سوسیالیستی نیرومندی ساخته شود ، بیش از ۱۰۰ سال احتیاج باشد " . قرن هفدهم چه دورانی بود ؟ در چین مصادف بود با پایان سلسله مینگ آغاز سلسله تسینگ ، یک قرن پس از آن ، و در نیمه اول قرن ۱۸ با سلطنت کی بن گونگ ، از سلسله تسینگ ، یعنی زمان حیات تسائوسی نوئه کین نویسنده " رویای قصر سرخ " مصادف است ، عصری بود که قهرمانان زمان نظیر کیا با ئویو را بوجود آورد که از سیستم فئودالی ناراضی بودند . در همان زمان امپراطوری کی بن یونگ ، به شکل جنینی در چین مناسبات تولیدی سرمایه داری موجود بود ولی هنوز یک جامعه فئودالی به شمار می رفت ، این ها زمینه اجتماعی مجموعه اشخاصی بود که در باغ وهم بزرگ رفت آمد می نمودند ، قبل از این دوران در قرن هفدهم ، سرمایه داری در برخی از کشور های اروپائی توسعه می یافت و بیش از سیصد سال لازم بود برای اینکه نیرو های تولیدی سرمایه داری به وضع کنونی شان برسند . از آنجائیکه سوسیالیزم از بسیاری جهات برتر از سرمایه داری است رشد اقتصادی کشور مان بسیار سریعتر از اقتصاد کشور های سرمایه داری تکامل پیدا خواهد کرد . لکن از آنجا که چین دارای جمعیت زیاد، زیر بنا ضعیف و اقتصادی عقب مانده می باشد به نظر من برایش غیر ممکن است که بتواند بنحوشمگیری نیروهای تولیدی خود را تا حد رسیدن به پیشرفته ترین کشور های سرمایه داری و جلو زدن از آنها، در مدتی کمتر از ۱۰۰ سال دیگر ، تکامل دهد، شاید هم قادر شویم در چند دهه مثلا در ۵۰ سال ، آتوری که بعضی ها معتقدند باین درجه برسیم . اگر چنین باشد ، زمین و آسمان را شکر گزار خواهیم بود، تحسین آمیز خواهد بود ! ولی رفقا به شما توصیه می کنم مشکلات بیشتری پیش بینی کرده و بنابراین مهلت طولانی تری در نظر بگیرید برای اینکه یک اقتصاد سرمایه داری نیرومند ساخته شود، سه قرن و چند دهه ضروری بود . آیا جای حرفی باقی میماند چنانچه در کشور مان یک اقتصاد سوسیالیستی نیرومند در مدت تقریباً ۵۰ یا ۱۰۰ سال می ساختیم ؟ از امروز به بعد ۵۰ یا ۱۰۰ سال که در پیش است عصر

تغییرات ریشه ای نظام های اجتماعی در سر تا سر جهان خواهد بود ، عصر دگرگونی های شگفت ، عصری که باهیج دوران دیگری در تاریخ قابل قیاس نمی باشد ، ما که در چنین عصری زندگی می کنیم باید آماده دست زدن به مبارزات عظیمی باشیم که از بسیاری لحاظ با اشکال مبارزاتی گذشته متفاوت خواهد بود ، برای اجرای این برنامه باید به بهترین نحو ممکن حقیقت جهان شمول مارکسیزم - لنینیسم را با واقعیات مشخص ساختمان سوسیالیستی چین وبا واقعت های مشخص انقلاب جهانی چه در زمان حال و چه در آینده پیوند داده وبوسیله پراتیک ، کم کم به درک قوانین عینی مبارزه نائل شویم . ما باید آمادگی لازم برای تحمل شکست ها و عقب نشینی های بسیاری که ناشی از کوتاه بینی ماست باشیم تا تجربه کسب کرده و پیروزی نهائی را به کف آوریم . بسا چنین افق دیدی ، در نظر گرفتن زمان طولانی تر مزایای بسیاری دارد . بر عکس در نظر داشتن زمان خیلی کوتاه زیان بار می باشد .

هنوز هم در کوشش هایی که برای ساختمان سوسیالیزم انجام می دهیم کوتاه بینی قابل ملاحظه ای وجود دارد . از نظر ما ، اقتصاد سیاسی هنوز هم بر سر نکات بسیاری حکومت ضرورت است و ناشناخته باقی مانده است ، مثلاً مرا بعنوان نمونه در نظر بگیرید : مسائل بسیاری درباره وظایف ساختمان اقتصادی موجود است که هنوز هضم نکرده ام . درباره صنعت و بازرگانی چیزی زیاد نمی دانم . در مورد کشاورزی قدری وارد هستم . ولی این شناخت کاملاً نسبی و بعلاوه محدود است . برای کسب شناخت گسترده تر در باره کشاورزی لازم است نسبت به علوم گیاه شناسی دانش کشت شناسی ، شیمی کشاورزی ، مکانیزاسیون زراعی و غیره آشنائی پیدا کنیم ، همچنین رشته های مختلف کشاورزی : غلات ، پنبه ، دانه های روغنی ، کتان ، پرورش نوغان ، چای ، گیاهان قندی ، کشت های سالیزاری ، توتون ، کشت های میوه ای ، گیاهان طبی ، محصولات متنوع و غیره بعلاوه دامداری و جنگل بانی هم هست . من طرفدار پدولوژی و . د . ویلیامز روسی هستم ویلیامز در تحقیقاتی که بروی خاک های مختلف انجام داده ترکیب کشاورزی به مفهوم اخص کلمه باجنگل بانی و دامداری را توجیه می نمود . من معتقدم که ما باید این ترکیب سه گانه را عملی سازیم ، در غیر این صورت کشاورزی صدمه خواهد دید . رفقا ، من به شما نصیحت میکنم هروقت پس از کارتان فرصتی پیدا کردید آنها را به طرز جدی مطالعه کنید . من هم علاقمندم در باره این ها کمی مطالعه کنم ، فعلا معلومات من در این زمینه ها بسیار محدود است . من بیشتر ، به بررسی مسائل مربوط به نظام اجتماعی مناسبات تولید پرداخته ام . درباره نیروهای مولده اطلاعات خیلی کمی داریم ، آگاهی مجموع حزب نسبت به ساختمان سوسیالیزم بسیار ناکافی است ، در تمام دورانی که در پیش است ما باید تجربه اندوخته باجدیت به مطالعه پرداخته و تدریجا در پراتیک شناخت مان را در باره ساختمان سوسیالیستی تعمیق و قوانین آنرا اکتشاف نمائیم . باید تلاش زیاد انجام داد و بطرز جدی به تحقیق و پژوهش در این زمینه دست زد . باید برای مدتی به میان پایه (توده) رفت ، در میان بریگارد ها و یا اکیپ های تولیدی - کارخانه ها و یا فروشگاه ها انجام تحقیق و پژوهش کردن شیوه ایست که در قدیم نسبتاً خوب به پیش می بردیم ولی از زمانی که به شهرها وارد شدیم دیگر آنرا با جدیت دنبال ننمودیم .

در سال ۱۹۶۱ مجدداً این سبک کار را پیش کشیدیم و اوضاع کم و بیش تغییر نمود ، اما در برخی مناطق به دپارتمان ها و مؤسسات هنوز هم در میان کادرهای مسئول ، به خصوص در میان کادر های رهبری در سطح بالا ، تعمیم پیدا نکرده است . دبیرانی از کمیته های استان هستند که هنوز به میان پایه نرفته اند ، اگر دبیران کمیته های استان به میان توده نروند چگونه میتوانند چنین انتظاری را از دبیران کمیته های ایالت و شهرستان داشته باشند ؟ این وضع درست نیست و باید تغییر کند . از تاسیس جمهوری خلق چین تا امروز ۱۲ سال میگذرد . این مدت را می توانیم به ۲ بخش تقسیم کنیم ، یکی ۸ ساله و دیگری ۴ ساله .

دوره اول از سال ۱۹۵۰ تا پایان ۱۹۵۷ و دوره دوم از ۱۹۵۸ تا با امروز. این کنفرانس از تجربه ای که در کار گذشته ما کسب شده، و عمدتاً در عرض ۴ سال گذشته به تراز بندی خلاصه ای پرداخته است. این جمع بندی در گزارشی که به این کنفرانس ارائه شد منعکس می باشد. در زمینه های مختلف سیاست های مختلفی تدوین نموده، در حال تدوین هستیم و یا تدوین خواهیم کرد. تا کنون ۶۰ نکته درباره کمون های کشاورزی، ۷۰ نکته در باره موسسات صنعتی، ۶۰ نکته درباره آموزش عالی و ۱۴ نکته درباره آزمون های علمی تدوین شده است کلیه این طرح ها - برای آئین نامه - یا اجرا و یا بطوری آزمایش پیاده می شود. بعداً در آنها تجدید نظر خواهد شد و شاید هم در بعضی از آنها به نحو قابل ملاحظه ای تغییراتی داده شود. آنچه در حال تدوین است درباره کار بازرگانی مقرراتی را شامل می شود. آنچه برای تدوین باقی مانده مقرراتی درباره آموزش متوسط و ابتدائی را در بر میگیرد. علاوه بر این باید مقرراتی نیز درباره طرز کار ارگانیزم های حزبی و دولت و سازمان های توده ای تدوین شود. خلاصه در این ۷ بخش از فعالیت صنعت، کشاورزی، تجارت، فرهنگ، آموزش، ارتش، دولت و حزب، ما باید با وجدان از تجربه کسب شده تراز بندی کنیم و مجموعه کاملی از جهت گیری ها به اقدامات سیاست و اسالیب را فرموله نماییم تا آنکه فعالیت مان در این زمینه ها در مسیر درستی پیشرفت کند.

حرف داشتن یک مشی عمومی کافی نیست، لازم است علاوه بر آن در پرتو این شمای عمومی مجموعه کاملی از جهت گیری ها، اقدامات سیاسی و متدهای مشخص و متناسبت با شرایط ویژه بخش های مختلف: صنعت، کشاورزی، تجارت، فرهنگ، آموزش حزب تدوین گردد. فقط در این صورت که میتوانیم توده ها و کادر ها را متقاعد سازیم و با استفاده از این مصالح آموزشی آنها را پرورش بدهیم تا بتوانند به وحدت نظر و وحدت عمل برسند. و تنها در چنین صورت است که میتوان آرمان انقلاب و ساختمان سوسیالیزم را به پیروزی رهنمون ساخت. بدون چنین وحدتی تحقق این امر غیر ممکن است. این مسئله است که در زمان مقاومت ضد ژاپنی بخوبی درک می کردیم. در آن دوران با داشتن چنین روحیه ای فعالیت می نمودیم، بهمین سبب در میان کادرها و توده ها، درباره مجموعی از سمت گیری ها اقدامات سیاسی و اسالیب مشخص مربوط به دوران انقلاب دموکراتیک، وحدت نظر موجود بود و همین باعث کسب پیروزی در انقلاب دموکراتیک این مرحله شد. این را همه میدانند، در ۸ سال اول مرحله انقلاب و ساختمان سوسیالیستی و ظایف انقلابی مان عبارت بودند از: در روستا ها، به پایان رساندن رفرم نظام ارضی فنودالی و سپس تحقق بخشیدن به تعاون روستایی، در شهرها، اجرا تحول سوسیالیستی صنعت و بازرگانی سرمایه داری. در آن موقع وظیفه ما در زمینه ساختمان اقتصادی عبارت بود از بهبود وضع اقتصادی و اجراء نمودن اولین برنامه پنج ساله، چه در امر انقلاب و چه در امر ساختمان ما دارای یک مشی عمومی بودیم که با شرایط عینی منطبق بود و دیگران را کاملاً متقاعد میساخت. همچنین مجموعه کاملی از سمت گیریها، اقدامات سیاسی و اسالیبی که منطبق با این مشی باشد دارا بودیم. باین جهت توانستیم کادرها و توده ها را پرورش داده، نظریات آنها را متحد کنیم و کارها نسبتاً خوب پیشرفت می کرد. این را نیز همگی میدانند اما یک مسئله بود: بعلت بی تجربگی مان در زمینه ساختمان اقتصادی، ما بجز کپی برداری از اتحاد شوروی الترناتیو دیگری نداشتیم. بخصوص در صنایع سنگین ما تقریباً همه چیز را از اتحاد شوروی کپی برداری می نمودیم، و بندرت دست به خلاقیت میزدیم. در آن زمان چنین وضعی لازم بود، ولی در عین حال یک نقطه ضعف به شمار می رفت - فقدان روحیه خلاق، عدم قابلیت برای مستقل و به شکل اتونوم کار کردن. طبیعی است که این وضع نمی بایست بعنوان استراتژی دراز مدت تلقی شود. از ۱۹۵۸ سیاست تکیه کردن بروی کوشش های خود بطور عمده و کمک از خارج گرفتن بعنوان مکمل را پذیرا شدیم. در سال ۱۹۵۸ در دومین اجلاس هیئت هشتمین کنگره حزب ما مشی زیر را پذیرفتیم: "با تمام نیرو تلاش کنیم و پیوسته به پیش برویم تا سوسیالیزم را بر طبق اصل کمیت، سرعت، کیفیت و صرفه جوئی

بنا نهیم". کمون‌های توده‌ای در همان سال تاسیس شد و شعار "جهش بزرگ به پیش" مطرح گردید. تا مدتی پس از اعلان مشی عمومی برای ساختمان سوسیالیسم ما نه فرصت و نه امکان آنرا داشتیم که مجموعه کاملی از سمت‌گیریها، اقدامات سیاسی و اسالیب مشخص و منطبق با اوضاع فرموله کنیم زیرا هنوز تجربه ما کافی نبود. در چنین شرایطی کادرها و توده‌ها از مجموعه کاملی از مصالح آموزشی برخوردار نبودند و آنها نمی‌توانستند از یک پرورش سیستماتیک درباره اقدامات سیاسی که باید بکار ببندند استفاده نمایند. بنابراین رسیدن به وحدت نظر و وحدت عمل حقیقی برای شان غیر ممکن بود. آنها فقط پس از گذشت زمان معینی میتوانند چنین امکانی را کسب نمایند یعنی پس از تحمل شکست و پس از کسب تجارب مثبت و منفی، اکنون وضع خوب است زیرا این مصالح را در اختیار داریم، یا در حال ساختن آنها هستیم. باین ترتیب می‌توانیم با فراستی بیشتری انقلاب و ساختمان سوسیالیستی را ادامه دهیم. برای اینکه مجموعه کاملی از سمت‌گیری‌ها اقدامات سیاسی و اسالیب مشخص در انطباق با مشی عمومی فرموله کنیم باید اسلوب حرکت از توده‌ها، بطور سیستماتیک و عمیق آن دانست و تحقیق کردن و به تحلیل تاریخی از تجارب خوب و بد کارمان پرداختن را برگزینیم. فقط در آن زمان است که می‌توانیم قوانین اشیاء عینی را کشف کنیم. قوانینی که ذاتی وجود آنها هستند و زائیده تخیل بشر نمی‌باشند، و فقط در آن صورت قادر خواهیم بود مقرراتی که با شرایط منطبق باشد را تدوین نماییم. این یک مسئله بسیار مهم است و من، شما رفقا ربه دقت نظر درباره آن دعوت می‌کنم.

از میان هفت بخش ذیل، صنعت، کشاورزی، بازرگانی، فرهنگ و آموزش، ارتش، دولت و حزب، این خوب است که باید رهبری خود را بر دیگران اعمال کند. بطور کلی، حزب ما فوق العاده است. حزب ما اساساً از کارگران و دهقانان فقیر تشکیل شده است. اکثریت عظیم کادرهای مان خوب اند و همگی با پشتکار کار می‌کنند. لکن باید اعتراف کرد که هنوز هم مسائلی در حزب مان باقی است، نباید تصور نمود که همه چیز حزب کامل و بی نقص است. در حال حاضر ۱۷ میلیون عضو دارد که تقریباً ۸۰٪ آنان در سال‌های ۵۰ و پس از تأسیس جمهوری خلق بآن پیوسته‌اند، آنهایی که قبل از تأسیس جمهوری خلق عضو حزب شده بودند فقط ۲۰٪ اند، از همین ۲۰٪ نیز آنهایی که قبل از ۱۹۳۰- در جریان سال‌های ۲۰- عضو حزب شدند، طبق آمار گیری چند سال پیش کمی بیش از ۸۰۰ نفر بودند. برخی در سال‌های اخیر فوت کرده‌اند و احتمالاً ۷۰۰ و چند نفر بیشتر باقی‌مانده است. در میان اعضای قدیمی حزب مثل اعضای جدید حزب. بخصوص در میان اعضای جدید - عناصری یافت می‌شوند که از نظر کیفیت اخلاقی و سبک کار ناباب هستند. آنها فردگرا، بوروکرات، ذهنی‌گرا و حتی عناصر منحنی هستند، برخی دیگر قبای کمونیست را بتن می‌کنند هر چند نماینده طبقه کارگر نبودند بلکه بیشتر نماینده بورژوازی بودند. درون حزب، همه چیز خالص نیست، باید متوجه این مسأله باشیم و گرنه دچار وارفتگی می‌شویم.

این چهارمین نکته من بود. می‌خواستم به شما بگویم که شناخت ما از جهان عینی باید از یک روند کامل عبور کند. در ابتداء میزان شناخت صرفویا ناقص است. ولی در جریان پراتیک مکرر و پس از کسب موفقیت‌ها و پیروزیها در کار عملی، همچنین پس از برخورد با دشواریها و وقایع ناخوشایند و بالاخره پس از مقایسه موفقیت‌ها و ناکامی‌ها می‌توانیم تدریجاً به یک شناخت کامل یانستبا کاملی نایل آئیم. در چنین موقعیتی ما دارای ابتکار و آزادی بیشتری بوده و باهوش‌تر می‌شویم. آزادی از شناخت نسبت به ضرورت و تغییر جهان عینی می‌گذرد تنها بر مبنای شناخت از ضروریات است که انسان قادر است آزادی عمل خود را تضمین کند، اینست قانون دیالکتیکی آزادی و ضرورت، ضرورت یعنی قانون حاکم بر موجود عینی، تازمانی که آنرا نمی‌شناسیم اعمال ما آگاهانه نیست، بلکه آمیخته بگونه امراض است. در این مرحله مانادان هستیم. آیا ما بلاهت‌های زیادی در سال‌های اخیر مرتکب نشده‌ایم؟

نکته پنجم : جنبش کمونیستی بین المللی .

در این باره من فقط به چند تذکر کوتاه اکتفا می کنم چه در چین و چه در سایر کشور ها جهان سر انجام بیش از ۹۰٪ جمعیت به حمایت از مارکسیزم - لنینیسم کشیده خواهند شد بسیاری از مردم در سرتاسر جهان هستند که هنوز فریب احزاب سوسیال دموکرات ، رویونیسم - امپریالیسم و مرتجعین از همه رقم را خورده و هنوز آگاه نشده اند ، ولی آنها نیز دیر یا زود کم کم بیدار شده و سر انجام از مارکسیزم - لنینیسم پشتیبانی خواهند کرد . مارکسیزم - لنینیسم یک حقیقت انسداده ناپذیر است . توده های خلق دیر یا زود دست به انقلاب می زنند . انقلاب جهانی بالاخره پیروز خواهد شد دیر یا زود کسانی که اجازه نمی دهند انقلاب کنیم ، نظیر شخصیت های کتاب لوسین آقای چائو ، آقای تسین و شیطان کاذب خارجی که نمی گذاشتند آه کو انقلاب کند - بالاخره ناکام خواهند شد .

اتحاد شوروی اولین دولت سوسیالیستی بود و حزب کمونیستش بوسیله لنین ایجاد شد هر چند رهبری حزب دولت شوروی ، اکنون بوسیله رویونیست ها غصب شده به رفا توصیه می کنم اطمینان راسخ داشته باشند که خلق شوروی توده وسیع اعضای حزب و کادرها خوب هستند و انقلاب می خواهند و تسلط رویونیسم طولانی نخواهد بود ، امروز یا در آینده ، زمان آن چندان مهم نیست ، نسل ما و اخلاف ما باید همگی از اتحاد شوروی بیاموزند و تجارب آنرا مطالعه کنند . چنانچه از اتحاد شوروی نیاموزیم به اشتباه دچار خواهیم شد . ممکن است بعضی ها سؤال کنند: حالا که اتحاد شوروی به کام رویونیست ها افتاده آیا باز هم باید از آن یاد گرفت ؟ آنچه ما مورد مطالعه قرار می دهیم چیزهای خوب انسان ها و اعمال اتحاد شوروی ، تجارب خوب حزب کمونیست اتحاد شوروی ، تجارب خوب کارگران و دهقانان شوروی و روشنفکرانی است که با زحمت کشان پیوند یافته اند .

آنچه مربوط میشود به زشتی های انسان ها و اعمال اتحاد شوروی، آنچه مربوط می شود به رویونیست های شوروی ما باید آنها را بمثابه نمونه های منفی در نظر بگیریم از آنها نیز درس بگیریم .

ما باید همیشه از اصل همبستگی انترناسیونالیستی پرولتری دفاع کنیم . ما همیشه پشتیبان ثابت این امر بوده ایم که کشور های سوسیالیستی و نیز جنبش کمونیستی جهانی باید قاطعانه براساس مارکسیزم - لنینیسم متحد شوند .

روییونیست ها از همه قماش دست از سرا زیر ساختن سیل پرخاش ها بروی مان بر نمی دارند، روش ما این است : بگذارید بدخواه خود عمل کنند، در لحظه مناسب ، آنطور که شایسته است با آنها پاسخ خواهیم گفت ، حزب مابه ناسزا شنیدن عادت کرده است . تمام ناسزاهای را که در گذاشته شنیده ایم کنار بگذاریم ، امروزه ، در خارجه ، امپریالیست ها ، ناسیونالیست های مرتجع ، مرتجعین کشورهای مختلف، رویونیست ها به ما پرخاش می کنند، در داخل کشور چانکایچک بما پرخاش می کند و مالکین ارضی ، دهقانان غنی ، ضد انقلابیون، عناصر فاسد و راست گرایان نیز چنین می کنند . همیشه اوضاع این چنین بوده و ما نیز عادت کرده ایم : آیا ما منفرد هستیم ؟ من که خودم را منفرد احساس نمی کنم ، فقط در همین سالن با بیش از ۷۰۰۰ نفر هستیم ، وقتی بیش از ۷۰۰۰ نفر هستیم چگونه ممکن است منفرد باشیم ؟ (خنده ها) . کشور ما ۶۰۰ و چند ده میلیون سکنه دارد، خلق مان متحد است، چگونه ممکن است با ۶۰۰ و چند ده میلیون نفر بودن منفرد باشیم ؟ توده های خلق در کلیه کشورها همدم ما می باشند یا خواهند بود، بنابراین چگونه ممکن است منفرد شویم ؟

ششمین و آخرین نکته : تمام حزب و تمامی خلق را باید متحد سازیم .

ما باید عناصر مترقی و عناصر فعال را در درون و برون حزب متحد سازیم و عناصر میانی را متحد کنیم تا عقب مانده ها جلب شوند ، باین ترتیب قادر خواهیم شد تمامی حزب و تمامی خلق را متحد سازیم : تنها از طریق تکیه بر چنین وحدتی است که میتوانیم کارمان را بخوبی به پیش ببریم و بر مشکلات فائق آئیم تا ساختمان سوسیالیسم در چین بخوبی انجام پذیرد ، متحد ساختن تمامی

حزب و تمامی خلق این مفهوم را نمی رساند که سمت گیری صریح و محکمی نداشته باشیم . برخی میگویند حزب کمونیست یک " حزب تمامی خلقی است " ولی ما اوضاع را این چنین نمی بینیم . حزب ما حزب پرولتاریاست بخش پیشآهنگ آن است ، بخش سلحشور آن که به مارکسیزم - لنینیسم مسلح است ، ما در کنار توده های خلق قرار گرفته ایم که بیش از 95% کل جمعیت را تشکیل می دهند . و بهیچ وجه در سمت مالکین ارضی ، دهقانان غنی ، ضد انقلابیون ، عناصر فاسد و راست گرایان که ۴ یا ۵ درصد کل جمعیت هستند ، قرار نمی گیریم . در سطح بین المللی وضع نیز چنین است: ما می خواهیم با کلیه مارکسیست - لنینیست ها با کلیه خلق های انقلابی ، با کلیه خلق های جهان متحد شویم ولی با امپریالیست ها و مرتجعین کشور های مختلف که بر علیه کمونیسم و بر علیه خلق ها هستند ، هرگز ، حتی المقدور با این عده نیز مناسبات دیپلماتیک بمنظور همزیستی مسالمت آمیز بر اساس ۵ اصل برقرار خواهیم ساخت . ولی این از همان مقوله وحدت ما با خلق های سایرکشور ها نیست . این ها دو چیز متفاوت اند .

برای اینکه تمامی حزب و تمامی خلق را متحد سازیم باید دموکراسی را گسترش داده بگذاریم افراد ابراز عقیده کنند ، هم در درون حزب و هم در بیرون .

رفقای کمیته های حزب برای استان ، ایالت و شهرستان ، هر وقت به محل خود مراجعه کردید باید بگذارید مردم ابراز عقیده کنند . ای شما که در این سالن حضور دارید، باید اینطور عمل کنید و آنهایی که نیامده اند نیز باید بهمین روال عمل نمایند ، رهبران در کلیه مدارج حزبی باید دموکراسی را پرتوافکن ساخته و بگذارند مردم حرف بزنند ، حدود آن چیست ؟ یکی از آنها رعایت انضباط حزبی است ، اقلیت باید تابع اکثریت و مجموع حزب تابع کمیته مرکزی آن باشد، حد دیگر آن ممنوعیت تشکیل فرقه های مخفی است ، ما از وجود مخالفت آشکار نمی ترسیم، ما فقط از یک اپوزیسیون مخفی شده ترس داریم ، این افراد ، در مقابل شما حقیقت را نمی گویند بلکه کلمات دروغین و فریبنده بر لب دارند، آنها اهداف واقعی شان را نشان نمی دهند، ولی تا آن حدی که مخالفین انضباط را بزیر پا نمی گذارند و به فعالیت های فراکسیونی زیرزمینی متوسل نمی شوند، ما بآنان اجازه میدهیم عقیده خود را ابراز کنند و حتی اگر مطالب اشتباهی بیان کنند آنها را تنبیه نمی کنیم مطالب اشتباه آمیز را میتوان انتقاد کرد ولی باید بکمک استدلال افراد را قانع نمود اگر آنها باز هم متقاعد نشدند چه باید کرد ؟ باید بآنها اجازه داد نظریات شان را حفظ کنند . اقلیت ، آن زمان که از قطعنامه ها و تصمیمات اکثریت تبعیت می کند ، میتوان عقیده مخالف داشته باشد ، هم در درون و هم در بیرون حزب نفع در این است که به اقلیت امکان داده شود نظر خود را حفظ کند، بعدها ، چنانچه این نظریه که بوی امکان حفظ آنرا داده اند اشتباه بود ، تغییر عقیده خواهد داد . خیلی وقت ها هم اتفاق می افتد که نظریات اقلیت درست از آب درمی آید . تاریخ نمونه های بسیار در این مورد ارائه می دهد، در ابتداء حقیقت درست اکثریت قرار ندارد ، بلکه در دست یک اقلیت است . مارکس و انگلس برحق بودند ولی اوایل کار نیز در اقلیت بودند ، لنین نیز برای مدت ها در اقلیت قرار داشت ، در حزب خودمان نیز با چنین تجربه ای مواجه بوده ایم ، زمانی که چن دوسیو و مشی انحرافی " چپ " حاکم بود حقیقت جانب اکثریت در ارگان های رهبری قرار نداشت بلکه در دست اقلیت بود ، در طول تاریخ ، مکاتب متخصصین علوم طبیعت نظیر کپرنیک ، گالیله و داروین برای مدت های مدیدی بوسیله اکثریت مردم پذیرفته نشد بلکه بعکس اشتباه تصور می شد ، آنها نیز در عصر خود در اقلیت قرار گرفته بودند ، حزب ما ، زمانی که در سال ۱۹۲۱ ایجاد شده، چند ده نفر عضو بیشتر نداشت ، این نیز یک اقلیت بود، لکن همین چند ده نفر ، حقیقت و سرنوشت چین را تجسم می نمودند ،

مایل هستم چند کلمه ای نیز درباره دستگیریها و اعدام ها ابراز کنم ، در حال حاضر در حالیکه فقط دهسال از پیروزی انقلاب می گذرد، در حالیکه عناصری از طبقات ارتجاعی سرنگون شده هنوز تجدید آموزش نشده اند و بخصوص برخی از آنان برای برگشت به قدرت توطئه چینی می کنند،

عده قلیلی از افراد باید دستگیر و اعدام شوند، بدون چنین اقدامی ، ما نمی توانیم خشم خلق را آرام نماییم با دیکتاتوری توده ای را استحکام بخشیم ، ولی نباید افراد را به سادگی باز داشت کرد و بخصوص بدون رسیدگی کافی به اعدام افراد اقدام نمود ، عوامل نامطبوع عناصر فاسدی که در صفوف ما رخنه نموده اند و عناصر منحط وجود دارند ، این افراد برگرده خلق سوار می شوند و بررویش ادرار می کنند، آنها رفتار مستبدانه دارند و قانون و انضباط را نقض می نمایند، آنها " جوجه چانکاپچک " ها هستند، باید با این مورد عناصر تسویه حساب کنیم ، از میان کسانی که مرتکب جنایات خیلی وخیمی شده اند باید تعدادی را دستگیر و چند نفر را اعدام کنیم ، زیرا اگر هیچ کدام از این عناصر را دستگیر و اعدام نکنیم قادر به آرام کردن خشم خلق نخواهیم شد . وقتی میگوئیم " ما نمی توانیم از هرگونه دستگیری و اعدام صرف نظر کنیم" قصد مان همین است ، ولی بهیچ قیمتی نباید زیاده از حد دستگیری و یا اعدام نماییم ، بهیچ وجه کسانی را که دستگیری و یا اعدامشان کاملاً ضروری نیست ، دستگیر و یا اعدام نخواهیم کرد ، شخصی هست بنام پان هان نین که معاون شهردار شانگهای بوده است ، در قدیم او مخفیانه خود را به کومینگ تانگ تسلیم نموده بود ، او یکی از اعضای کمیته مرکزی (حزب کمونیست) بود ، در حال حاضر در زندان بسر می برد و او رانکشته ایم ، اگر فردی نظیر پان هان نین را بکشیم و باین ترتیب محدودیت مربوط به اعدام ها را حذف کنیم ، در آن صورت می بایست کلیه افرادی را که دارای موقعیت مشابه به او هستند بکشیم ، همچنین شخص دیگری بود بنام وانگ چه وی که جاسوس مزدور گومینگ تانگ بود، وقتی که در ین آن بسر می برد مقاله ای تحت عنوان "سوسن وحشی " نوشت که در آن انقلاب را به باد حمله گرفته حزب کمونیست را لجن مال می ساخت ، او بعد ها دستگیر و اعدام شد، اعدام اوزمانی اجرا شد که ارتش در حال راه پیمائی بود ، این تصمیم بوسیله ارگانهای امنیتی ، راسا اتخاذ شد و نه بوسیله کمیته مرکزی ، ما بار ها از این قضیه انتقاد نمودیم زیرا معتقدیم او نمی بایست اعدام می شد. او یک مامور مخفی بود، مقالاتی بر علیه ما می نوشت و بالاجبت از توبه کردن خود داری می نمود ، بسیار خوب ، کافی بود او را همان جا بگذارند و به انجام کاریدی و ادا سازند . کشتن او کار خوبی نبود ، ما باید حتی الامکان افراد کمتری را دستگیر و اعدام کنیم ، اگر قرار باشد افراد را برای آری و نه دستگیر و اعدام کنیم همگی خویش را مورد تهدید احساس خواهند کرد و هیچ کسی جرئت نمی کند حرفی بزند ، در چنین جوی دموکراسی زیادی نمی تواند حاکم باشد.

از طرف دیگر نباید از چپ و راست به دیگران برچسپ بزنیم ، برخی از رفقای ما عادت دارند با برچسپ های خود بروی مردم فشار وارد سازند، هنوز دهان شان باز نکرده اند که باران برچسپ ها نازل می شود ، آنها چنان مردم را می ترسانند که دیگر جرئت ابراز هیچ عقیده ای را ندارند ، البته این برچسپ زنی ها که همیشه باقی خواهندماند، آیا یک مشت از آنها در گزارش کنفرانس مان موجود نبود ، " اولترا - سانترالیزاسیون" آیا یکی از آنها آنها نیست ؟ لکن نباید به هر بهانه ای به افراد برچسپ زد و این یک و آن دیگری یا هر کسی را به " اولترا - سانترالیزاسیون" متهم ساخت ، ترجیح می دهیم افراد بدست خود این کلاه ها را بر سر خود بگذارند و برچسپ مناسب شان ، بهتر است این کار بوسیله دیگران صورت نگیرد، چنانچه کسی چندین بار یک کلاه را به سر گذاشت و مردم با ادامه حمل این کلاه توسط وی موافق نیستند کافی است آنرا از سر بر دارد ، این عمل باعث ایجاد یک جو دموکراتیک بسیار خوب خواهد شد ، ما توصیه می کنیم از معایب دیگران سود جوئی نشود ، برچسپ زده نشود ، چماق افراشته نشود ، هدف ما این است که مردم را آزاد بگذاریم تا بدون هیچ وحشتی جرئت ابراز عقیده داشته باشند.

ما باید با حسن نیت به کسانی که دچار اشتباهات شده اند و کسانی که به دیگران امکان ابراز عقیده نمی دهند کمک کنیم ، ما خواهان آنچنان جوی نمی باشیم که افراد احساس کنند ارتکاب هرگونه اشتباهی جازز نیست و آن اشتباهاتی که ممکن است مرتکب شوند باعث عواقب وخیمی خواهد شد

بطوریکه هرگز قابل جبران نیست ، وقتی کسی اشتباه کرد ، همینکه بخواهد خالصانه خود را اصلاح کند و انتقاد از خود واقعی نماید ما باید با خوشروئی از او استقبال کنیم ، زمانی که او دارد اولین و یا دومین انتقاد از خود را می کند، ما نباید انتظار زیادی از او داشته باشیم . هیچ اهمیتی ندارد چنانچه انتقاد از خود او زیاد عمیق نیست ، ما باید به او امکان دهیم بیشتر فکر کند و با نیت خوش باو کمک کنیم ، هر فردی محتاج کمک دیگران است . ما باید به رفقای که اشتباه کرده اند در تشخیص اشتباهات شان یاری نمائیم اگر کسی صادقانه دست به انتقاد از خود زده و می خواهد خود را اصلاح کند، ما باید او را بخشیده و سیاست اغماض در قبال او اتخاذ کنیم ، همینکه کار او در مجموع مثبت است و دارای صلاحیت کافی می باشد، می توانیم او را در مقامی که دارد حفظ کنیم .

در سخنرانی حاضر، من از برخی پدیده ها انتقاد کردم ، همچنین از برخی رفقا بدون اینکه نام آنها را ببرم انتقاد نمودم ، مشخص نکردم که این کیست و آن کدام است . در ضمیر خودتان متوجه شده و خود را باز خواهید شناخت (خنده ها) در مورد نارسائی ها و اشتباهاتی که در عرض چند سال اخیر در کار مان صورت گرفته، مسئولیت عمده ، قبل از هر کس دیگر ، بر دوش کمیته مرکزی است ، و در درون کمیته مرکزی قبل از هر کس دیگر خود من مسئولیت داریم ، سپس کمیته های حزبی برای استان ، شهرداریها و مناطق خود مختار مسئول اند، و در درجه سوم کمیته های ایالتی حزب ، چهارم کمیته های شهرستان حزب و پنجم کمیته های حزبی در مؤسسات و کمون ها ، بطور کلی هر کسی در این مسئولیت سهمی دارد .

رفقا، پس از بازگشت به محل خود باید سانترالیزم دموکراتیک را استحکام بخشید. رفقای کمیته های حزبی شهرستان ها باید به کمیته های حزبی کمون ها برای تحکیم این سیستم مساعدت کنند . قبل از هر چیز، ما باید رهبری دستجمعی را برقرار یا تحکیم کنیم و دیگر شیوه رهبری زیر را که مدت های زیادی پیاده میشده اجرا نکنیم : " مسئولیت هر کس در بخشی است که باو واگذار شده است" ، با چنین اسلوبی ، دبیر و اعضای یک کمیته حزبی هر کدام به قسمت کار خودشان بطور جداگانه می پردازند ، در این حالت یک مباحثه دستجمعی حقیقی بایک رهبری دستجمعی حقیقی نمی تواند وجود داشته باشد ، باید دموکراسی را به پیش برد و افراد را به انتقاد نمودن و به انتقاد گوش فرا دادن تشویق کرد، باید توان پذیرفتن انتقاد ها را داشت ، باید ابتکار عمل را بدست گرفت و با انتقاد از خود شروع کرد . هر چیز که ارزش معاینه داشته باشد ، باید بررسی شود، این کار یک ساعت یا حد اکثر ۲ ساعت وقت میگیرد، انبان ها خالی می شود، بالاخره آنقدر ها هم چیز های آنچنانی ، وجود ندارد ، اگر مردم معتقد اند این کافی نیست عقیده شان را بخواهید واگر حرفشان درست بود آنرا بپذیرید ، زمانی که به مردم امکان ابراز عقیده میدهید ، آیا داشتن موضع فعال بهتر است یا موضع منفعل ؟ البته فعال بودن بهتر است . و اگر در موضع منفعل قرار گرفته باشیم چه باید کرد ؟ در گذشته شما سبک دموکراتیک نداشته اید و در موقعیت غیر مساعدی قرار گرفتید . ولی این مسئله اهمیتی ندارد . بگذارید مردم از شما انتقاد کنند . بگذارید تمام روز و حتی شبها بجای اینکه برای تماشای نمایش بروید شکایات خود را سرازیر کنند . خواهش میکنم ، بیایید اینجا و شب و روز از من انتقاد کنید (خنده ها) پس از آن من در جایی می روم و می نشینم و با خونسردی در باره آن فکر می کنم بدون اینکه دو سه شب خواب به چشمانم بیاید . پس از اینکه خوب فکر کردم و ذهن من شفاف شد صادقانه دست به انتقاد از خود میزنم ، همچنین خلاصه بگذارید مردم هر چه فکر می کنند بگویند ، آسمان بر سر تان خراب نمی شود و شما نیز خراب نمی شوید ولی اگر نگذاشتید آنها عقیده خود را بیان کنند چه می شود ؟ در این صورت ، شما دیر یا زود و بطور اجتناب ناپذیر سقوط خواهید کرد .

این تمامی مطلبی است که امروز میخواستم به شما بگویم ، تم مرکزی بحث ضرورت اعمال سانترالیزم دموکراتیک ، و تحلیل از دموکراسی چه در درون و چه برون حزب می باشد. من به

رفقا توصیه می‌کنم این مسئله را بدقت بررسی کنند، برخی از رفقا هیچگونه درکی از سانترالیزم دموکراتیک ندارند، برای آنها وقت آن رسیده که به این طرز تفکر و شناخت پیدا کردن نسبت به این مسئله آغاز کنند. اگر بطور تام و تمام دموکراسی را گسترش دهیم، میتوانیم ابتکار توده‌ها را در درون و در برون حزب به کار انداخته، توده‌های وسیع خلق که بیش از ۹۵٪ جمعیت را تشکیل می‌دهند متحد سازیم، اگر اینکار را بکنیم، کارمان بیش از پیش بهبود یافته و قادر خواهیم شد با سرعت بیشتری بر مشکلات خود غلبه پیدا کنیم. و آرمان ما با زمینه مساعد تری به پیس خواهد رفت (کف‌زدن‌های پرشور)

پایان